هو العلیم

ستاریت خدا چگونه از پوشاندن به محو گناه می‌رسد؟

بازگشت واقعی و زدودن کدورت از دل

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۸

- مجلس دوازدهم

بیانات

آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

و صلَّى اللَه عَلَى سيدنا و نبينا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

و على آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم

أجمَعين

وَ لَو خِفتُ تَعجيلَ العقوبَةِ لاجتَنَبتُهُ لا لِأنّکَ أهوَنُ النّاظِرينَ وَ أخَفُّ المُطَّلِعينَ بَل لِأنّکَ يا رَبِّ خَيرُ السّاتِرينَ وَ أحکَمُ الحاکِمينَ وَ أکرَمُ الأکرَمينَ؛

اگر ترس از تعجیل در عقوبت داشتم از گناه اجتناب می‌کردم و این ترس نداشتن من نه به این جهت است که تو ناظر بر رفتار من نیستی و اطلاعی بر کردار من نداری، بلکه به این جهت است که ای پروردگار من تو بهترین ساتر هستی و در مقام حکومت، متقن‌ترین حکومت و حسابرسی را نسبت به رفتار من انجام می‌دهی و در مقام کرامت، بالاترین مرتبه از کرامت را نسبت به من داری. این سه مسئله باعث شده است که من نسبت به گناه متجری باشم و در انجام گناه خیلی مراقبه نداشته باشم.

مشی و مرام بزرگان نسبت به خطا و لغزش‌هایی صادره از انسان

در جلسات گذشته عرض شد که مشی و مرام بزرگان نسبت به خطا و لغزش‌هایی که از انسان سر می‌زند این است که انسان باید مراقبه داشته باشد و مواظب باشد که مخالف با رضای پروردگار از او سرنزند. البته ما معصوم نیستیم و اشتباه می‌کنیم و بدون رودربایستی گاهی هم گناه از ما سرمی‌زند و خود را هم مبرّای از گناه و خطا نمی‌دانیم ولی درعین‌حال بزرگان دستور بر مراقبه داده‌اند و تا جایی که برای انسان ممکن است باید مراقبه را انجام

بدهد و اگر سستی کند بازمی‌ماند و متوقف می‌شود و آن سیر و حرکتی که باید بکند، آن سیر و حرکتش کند می‌شود و بطیء می‌شود و موجب می‌شود که در بعضی از اوقات کم‌کم این حالت، حالت عادی بشود و برای او آن قبح و شرم و حیایی که در هنگام عمل خلاف از انسان سر می‌زند، آن شرم و حیاء دیگر کم شود و ازبین برود و این خوب نیست، این حال، حال خوبی نیست! بله، انسان وقتی که خطایی از او سر می‌زند باید توبه کند، محاسبه را برای همین فرموده‌اند که در شب انسان قبل از خواب محاسبه کند و نسبت به خطاهایی که از او سر زده است استغفار کند نه‌اینکه صرفاً یک استغفار بگوید؛ استغفرالله، بلکه بنا بگذارد که فردای جدید یک هم‌چنین خطاهایی از او سرنزند و خود را کنترل کند و کفّ نفس کند و نگه دارد! نه‌اینکه به‌عنوان اینکه محاسبه یک دستور روتین است که هر شب باید انجام بدهیم! نگاه کنیم چه‌کارهایی انجام داده‌ایم. استغفرالله استغفرالله استغفرالله خدایا از ما دیگر طلبکار که نیستی؟! استغفارت را هم کردیم! دوباره

فردا روز از نو و روزی از نو! نه این‌طوری که فایده‌ای ندارد، معنای استغفار این است که انسان بنا را بگذارد بر اینکه دیگر این عمل خلاف از او سر نزند و آنچه که مورد رضای او نیست پیدا نشود. این را استغفار می‌گویند البته استغفار یک معانی خیلی بالایی دارد و مختلف است و حالا دیگر فرصتش نیست.

این روش، روشی است که بزرگان نسبت به این قضیه تأکید داشته‌اند ولی این گناه مربوط به کارها و گناهان و لغزش‌های عادی می‌شود که انسان در مقام غلبهٔ امیال و عدم توجه یک حرفی می‌زند و یک کاری می‌کند و یک خلافی را انجام می‌دهد و بعد هم که پشیمان می‌شود، می‌گوید که خدایا چه‌کاری کردم و توبه و استغفار می‌کند و تدارک می‌کند؛ یعنی اگر حق‌الناسی بوده و یک مطلبی راجع به کسی گفته است، می‌رود تدارک می‌کند و پوزش می‌خواهد. در این‌طور موارد دأب و دَیدَن بزرگان بر این بوده است که انسان بر روی گناه نایستد و وقتی توبه می‌کند دیگر فراموش کند، فراموش کند و بنا را بر رحمت خدا بگذارد و بر مغفرت خدا آن را دربیاورد و در

نفس خود تقویت کند که با نشاط حرکت کند. کسی که دائماً در حال پشیمانی و ندامت است، آن جنبه بر او غلبه می‌کند و او نسبت به سیر و حرکت، حرکتش آن‌طور که باید و شاید نیست.

جایگاه مختلف خدا در نفس انسان‌ها

رحمت خدا بالاتر از این است و خدا هم می‌خواهد که مؤمن و بندهٔ او همیشه آن جنبهٔ رحمانیّت و رحمت و رحیمیّت او را بیشتر در ذهن و نفس بیاورد و در روایات هم داریم: «**أنا عِندَ ظنِّ عَبدی المُؤمنِ بی**؛[1] مؤمن و بندهٔ من آن گمانی که به من دارد من همان هستم.» هر گمانی که هر کسی دارد. یک موقع کسی گمان دارد که خدا، خدایی است که غضبناک، قهار، عقوبت کننده و بی‌گذشت است خدا می‌گوید که وقتی با ما این‌طور هستی، ما هم با شما همین‌طور هستیم دیگر خودت ما را این‌طور قبول داری! یکی هم گمانش بر این است که خدا می‌بخشد و عفو می‌کند و می‌گذرد، خدا هم می‌گوید که من همان هستم یعنی آنچه که در نفس

---

[1] . الکافی، ج ۲، ص ۷۲.

انسان است خدا هم در همان جایگاه قرار دارد و این بسیار لطیف است، مسئله خیلی مسئلهٔ لطیفی است.

مذمت نفسِ یادآوری گناه

لذا می‌فرمودند که انسان نباید در گناه بایستد و توقف کند و به‌طورکلی نفسِ یادآوری گناه خودش مکدّر است. [اینکه بگوید که] من این عمل را انجام دادم و این حرف را زدم و دوباره بیاید بیاورد، این خودش باعث کدورت می‌شود و انسان باید از این مسائل بگذرد و به‌سوی خدا توبه کند که خدایا دیگر من نمی‌کنم و برنمی‌گردم و دیگر بر روی آن کار و فعلی که انجام داده است نایستد. منظور از این گناه، گناهان عادی است و گناهانی که بین انسان و خدا است و انسان باید نسبت به آنها این مطالب را در نظر داشته باشد.

مراتب گناهان

یک قسم گناهی است که آن گناه عبارت است از استکبار، ایستادگی، درمقابل حق ایستادن و درمقابل مسیر قرار گرفتن، آنها خطرناک است. آنها را خدا باید به داد آدم برسد که بخواهد آدم را درمقابل راه خودش قرار بدهد و در مقابل مطالب استادش قرار

بدهد! مثلاً آن ولیّ خدایی که این بخواهد نسبت به او عرض اندام کند و بخواهد درقبال مسائل او خودی نشان بدهد! و حالا لازم نیست که آن استاد و ولیّ خدا حتماً به‌حسب ظاهر زنده باشد، فرق نمی‌کند. اگر به‌حسب ظاهر فوت هم کرده باشد او زنده است و حیات دارد و کار می‌کند و آدم نباید تصور کند که بالأخره یک شخصی بود و یک خصوصیّتی داشت و در زمان حیاتش که آدم کاری نمی‌توانست بکند، حالا که از دنیا رفته است هر غلطی که می‌خواهد انجام دهد!

با اولیاء خدا نمی‌توان شوخی کرد، آدم بیاید با آنها و با مطالب آنها و با عبارات آنها بخواهد بازی کند و براساس امیال خودش گزینشی از آنها استفاده کند. اگر یک ولیّ خدا یک حرف در یک جا زده و صد جا خلافش را در جای دیگر گفته است و آن‌وقت آدم بیاید و یک حرفش را که مطابق با میلش، مسائل، جوّ، اوضاع و فضا است انتخاب کند و بقیه را کنار بگذارد! این از همان چیزهای خطرناک می‌شود. این یعنی با دم شیر بازی کردن! درحالی‌که

انسان با قسم حضرت عباس می‌داند که رأی او چیست و نظر و فهم او چیست، این را ایستادن می‌گویند. آدم بیاید درقبال ولیّ خدا بایستد و او را به‌دنبال خودش بکشاند و به این سمت بکشاند و فردا به آن سمت بکشاند! یک روز اقتضا می‌کند یک حرف‌هایی که مطابق با [مصلحت] است می‌آورد و فردا خلاف آن! خلاصه بازی کردن! ﴿أَفَتُؤۡمِنُونَ بِبَعۡضِ ٱلۡكِتَٰبِ وَتَكۡفُرُونَ بِبَعۡضٖۚ﴾[1] اینها چیزهایی است که خطرناک است و قلب را کیپ و محکم می‌کند و می‌بندد و دریچه‌اش را می‌بندد و انسان را در عالم خفقان می‌برد و دام ابالسه، احاطه، سیطره، شیطان، قلب، فکر و امیال او را در تسخیر قرار می‌دهد! میلش می‌شود میل شیطان! فکرش می‌شود فکر شیطان! راه و روشش می‌شود راه و روش شیطان! نماز می‌خواند! عمر و ابوسفیان هم نماز می‌خواندند! امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در جنگ صفین نماز می‌خواندند و او اقتدا می‌کرد و معاویه در

---

[1] . سوره بقره (۲) آیه ۸۵. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۲۵۱:
«آیا شما به بعضی از احکام کتاب ایمان می‌آورید و نسبت به بعضی دیگر کافر می‌شوید؟!»

آن‌طرف نماز می‌خواند و اصحاب معاویه هم آن‌طرف اقتدا می‌کردند، هردو امام جماعت می‌شدند و هردو هم مأموم داشتند و هردو هم حمد و قل هوالله و سوره و اینها را هم می‌خواندند! توجه می‌فرمایید؟!

خطر اینجا است که ظاهر، ظاهری نیست که انسان بتواند تشخیص بدهد! باید بیاید و بنشیند و به رفتار و کردار و اینها فکر کند. اگر ظاهر، یک ظاهری بود که زود قابل تشخیص بود که دیگر نیاز به این لشکر کشی‌ها نداشت و نیاز به این‌گونه مسائل نداشت.

در زمان مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ ما از این مسائل بسیار می‌دیدیم که این جنبهٔ تقابل و خودنمایی و ابراز انانیت در اشخاص و افراد می‌آمد و کم‌کم در آنها جا باز می‌کرد و این جا باز کردن آنها را به اینجا می‌رساند که در اصل مسئله تشکیک می‌کردند! وقتی می‌گویم که خطر اینجا است، اینجاست! یعنی یک‌دفعه در اصل اینکه اصلاً این مرام درست است یا نه شک می‌کردند! چه کسی

گفته این درست است؟! چه کسی گفته این مسیر صحیح است؟! اصلاً چه کسی گفته این دستورات درست است؟! در همان زمان مرحوم آقا شخصی بود که حالا دیگر زیاد توضیح ندهم! بودند، از اینها زیاد بودند! اول که ارتباطی برقرار می‌شود حالت فرق می‌کند؛ احترام و تعظیم و تکریم اینها به‌جای خودش محفوظ ولی کم‌کم آن جنبه‌ها کم‌رنگ می‌شود و به‌جای آن حالت یک‌رنگی، تساوی و بعد اعتراض و نقد و اینها پیش می‌آید. و در این حین چه‌بسا مثلاً صحبت‌هایی که جنبهٔ سخریه و استهزا دارد و اینها پیش می‌آید!

در همان زمان و حتی در زمان مرحوم آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ هم همین مسائل کاملاً مشخص بود که چطور افراد در ابتدای کار با عبارات و با صحبت‌ها و با کیفیت به یک نحوی بودند ولی کم‌کم وقتی از این حال خارج می‌شدند تعبیرها و صحبت‌ها عوض می‌شد! عباراتی که آورده می‌شد، آن عبارات تغییر پیدا می‌کرد تااینکه در مقابل اصلاً یک تقابلی به‌وجود می‌آمد و اینجا که می‌رسیدند دیگر شروع می‌کردند به یارگیری!

یارگیری از اینجا شروع می‌شد و می‌رفتند پیش او می‌نشستند و می‌گفتند که فلانی بگو ببینیم تو نظرت روی این مسئله چیست؟ [می‌گفت که] نمی‌دانم. [می‌گفتند که] راستی یک هم‌چنین مسئله‌ای شنیده‌ای؟! من که هم‌چنین قضیه‌ای شنیدم. خلاصه نظر تو چیست؟ خلاصه کم‌کم به انحاء وسائل [این کار را انجام می‌دادند]! در آن زمان‌ها ما از این فیلم‌ها زیاد دیدیم و این تقابل در اصل مسئله تشکیک ایجاد می‌کرد.

یک وقت مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ به یک شخصی دستوراتی داده بودند و او به این قضیه مبتلا شد، اتفاقاً از نزدیکانشان هم بود. تااینکه ایشان یک دستور لا إله إلاّ الله به یک شکل خاصی دادند ـ لا إله إلاّ الله اقسامی دارد ـ و به این شکل خاص بود. به ایشان گفته بود که فلانی حالا این لا إله إلاّ الله با این کیفیت شرعاً اشکال ندارد؟! این آقا مجتهد اعلم نجف است حالا تو داری می‌گویی که آقا این لا إله إلاّ الله شرعاً اشکال ندارد؟! آدم وسواسی هم بود! ایشان گفتند که بله اشکال دارد و اصلاً حرام

است و اصلاً نباید [این‌طور بگوید] و ایشان باید دفاع کند که این حرف‌ها چیست؟! حالا خجالت بکش، این‌همه مدت پیش ما بودی صدایت بیرون نیامد حالا [این‌طور می‌گویی]؟! تا شک در او پیدا شد گفتند که ببند تمام شد! همین‌که شک پیدا شد بسته شد، فاتحه مع الصلوات!

حصول تدریجی شک و عواقب خطرناک آن

اینکه شک پیدا شد یک شبه که پیدا نمی‌شود و زمینه دارد و زمینه‌اش همان کارهایی است که قبلاً کرده است! همان برنامه‌ها و همان‌ها که در طول یک ماه و دو ماه و یک سال کم‌کم در دلش آمده و آن برای اینکه در یک هم‌چنین جایی از نفس نتواند رد شود زمینه شده و صاف گیر کرده است! و گیر که می‌کند، خداحافظ شما! خطر این است و شما خیال نکنید که خب حالا [افرادی که هستند این‌طور نیستند] نه! خیلی‌ها شاید همین الآن «خداحافظ شما» هستند! «سلام علیکم» هست ولی در واقع همان «خداحافظ شما» است! در واقع همان شک و تردید و همان قضیه هست. به ظاهر هم می‌آیند و به

ظاهر هم دفاع می‌کنند؛ به ظاهر هم از مکتب دفاع می‌کنند، سمینار می‌دهند، کنفرانس می‌دهند و نمی‌دانم کتاب و منبر و از این حرف‌ها ولی همه «خداحافظ شما» هستند! توجه می‌کنید؟! چرا؟ چون در وجودش اصل شک نسبت به این محقق شده است! فقط مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ نیستند و [حضور ندارند] همین، فقط در اینجا شانس این است که ایشان نیستند و همین موجب خیلی از چیزها است! خدا هم که برنامه‌اش این طور است که یک روش و سیره داشته باشد و همین‌طور ادامه بدهد و بالآخره در این وسط یکی آن‌طور و یکی این‌طور است! [باید] افراد مختلف [باشند] و این به آن نگاه بکند و آن به این نگاه بکند می‌بیند بله! آقا خیلی معزز، معظم، محترم است! این آیت‌اللَه، آن حجت‌الاسلام، آن ملاذ العلام و کهف الفقرا است!

این مسئله، مسئله‌ای است که در زمان حیات بزرگان ما خیلی از آنها می‌شنیدیم که مواظب این خطر باشید، یعنی خطری که می‌آید و آرام‌آرام این قلب را می‌گیرد و یکی‌یکی می‌خورد و بعد دیگر

هیچ چیز از این قلب باقی نمی‌ماند و فقط یک پوسته است! تمام روزنه‌ها را می‌بندد، همهٔ روزنه‌ها را می‌بندد.

لزوم عدم توجه به مسائل دیگران

راجع به بعضی از مسائل و مطالبی که در زمان ایشان مطرح می‌شد، در حول و حوش این‌گونه مسائل طبعاً ما مَطرح انظار و هدف برای این‌گونه مسائل بودیم. یک روز مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ من را صدا کردند و گفتند که فلانی خیلی وقتت را صرف این مسائل نکن! اگر بخواهی دنبال این باشی که امروز او چه گفت و بخواهی جواب بدهی و امروز آن چه گفت و جواب بدهی، عمرت ازبین رفته است و این مسئله حد یقفی ندارد. کار خودت را بکن و هرکسی هرچه بخواهد بگوید می‌گوید. بعد ایشان فرمودند که بعضی‌ها اصلاً وجودشان اشکال‌تراشی است! یعنی اصلاً نمی‌تواند در این شاکله دنبال چیز راست برود. اصلاً همه‌اش انگار چرخ‌هایش این‌طور می‌رود و هیچ‌وقت این چرخ‌ها راست نمی‌شود، چرخ‌ها یکی این‌طرف می‌رود و یکی آن‌طرف! ماشین چه بر سرش

می‌آید؟!

او اصلاً وجودش، وجود اشکال تراشیدن است و وجودش وجود عیب‌یابی است و وجودش، وجود آن است حالا [اشکالی که می‌گیرد] کشک است نه‌اینکه حالا عیبی است، نه! عیب می‌تراشد! اگر بسم الله هم بنویسید می‌گوید که نه این منظورت از بسم یک چیز دیگر است و منظورت از الله یک چیز دیگر است و الرحمن را نمی‌دانم [فلان طور نوشته‌ای]! یعنی وجود این است. آدم که نباید وقتش را برای اینها بگذارد، باید کار خودش را بکند و برود، یک جوابی می‌دهد و یک پاسخی می‌دهد و بعد رها می‌کند و خداحافظ شما! هرکسی گرفت گرفت و هر کسی هم نگرفت خب نگرفت، اصرار و ابرامی برای این نیست. مهم این است که مسئله برای خود انسان روشن باشد، این مهم است! مطلب و قضیه برای خود انسان روشن باشد! وقتی که انسان به این رسید، ﴿قُلِ ٱللَّهُ ثُمَّ ذَرۡهُمۡ فِي خَوۡضِهِمۡ يَلۡعَبُونَ﴾؛[1] بگو خدا و بقیه را رها کن، بگذار

---

[1] . سوره انعام (۶) آیه ۹۱. الله شناسی، ج ۱، ص ۳۵۰:

بروند در منجلاب و کثافات غوطه بخورند و در آن فضای تعفن بروند و در آنجا مثل کرم‌ها غوطه بخورند! چه‌کار داری؟! راه خودت را در پیش بگیر و خودت را معطل نکن، امروز یک حرف برایت درست می‌کنند ـ اصلاً بعضی‌ها این‌طوری هستند و می‌خواهند آدم را بپیچانند و بازی کنند ـ و یک هفته مشغول، حرف که تمام شد دوباره یک حرف از جای دیگری درست می‌کنند و دوباره دو هفته هم در آنجا مشغول و آن تمام شد دوباره یک حرف از یک جای دیگر سردرمی‌آورد و همه وقت آدم گذشت! پس کی وقت برای فکر می‌ماند؟! کی وقت برای ذکر می‌ماند؟! کی وقت برای به خود رسیدن می‌ماند؟! اینها که همه‌اش صرف این و آن و این حرف‌ها شد! این مسئله، مسئله‌ای است که خلاصه باید به این قضیه فکر کرد والاّ نه! اگر گناه، گناهی باشد که گناهان عادی، خطا، زلت و اینها باشد، اینها همان‌هایی است که می‌گویند که انسان باید استغفار کند و بگذرد و به رحمتیت خدا و به غفرانیت خدا و

«بگو: الله و پس آنگاه بگذار ایشان را که در امور سرگرم‌کننده خود غوطه‌ور شده و به بازی اشتغال ورزند.»

به ستاریت خدا امیدوار باشد، این مهم است.

مقام ستاریت

این مقام ستاریت چه مقامی است؟! عرض شد که خدای متعال در مقام ستاریت در مرتبهٔ اُولیٰ این‌طور است که نمی‌گذارد دیگران از این خطای انسان مطّلع باشند، این صفت خدا است و نمی‌گذارد بقیه مطّلع بشوند و فقط خود انسان نسبت به این مسئله اطلاع دارد و خدای خودش! فقط او خبر دارد و آن اولیائی که طبعاً از این مرتبهٔ نفس گذشته‌اند و اصلاً با یک دید دیگری به انسان نگاه می‌کنند و آنها اصلاً مسئله‌شان فرق می‌کند! به قول خواجه شیراز:

سرّ خدا که عارف سالک به کس نگفت *** در حیرتم که باده‌فروش از کجا شنید[1]

البته منظور خواجه آن اسرار دیگر است و این مسائل عادی و ظاهری که نیست. اینهایی که مطّلع می‌شوند اینها از اولیایی هستند که اصلاً دیدگاهشان نسبت به انسان تغییر می‌کند، آن دیدگاهی که بقیه دارند نسبت به گناه و لغزش و خطا و اینها، اینها اصلاً نسبت به آن یک‌طور دیگر فکر می‌کنند و یک قسم

[1] . دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۲۴۳.

دیگر فکر می‌کنند! اینها دیگر از مرتبهٔ بشری و امیال بشری و خواست‌های بشری بیرون آمده‌اند.

تأثیر ستاریت در نفس سالک

البته در مناجات شعبانیه داریم: «**إذ لَم تُظهِرها لِأحَدٍ مِن عِبادِکَ الصّالحینَ**» خدایا از آن گناهانی که حتی برای بندگان صالح خودت فاش نکردی، خدایا از آنها بگذر. امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌فرمایند: «**إذ لَم تُظهِرها لِأحَدٍ مِن عِبادِکَ الصّالحینَ فَلا تَفضَحنی یَومَ القیامَةِ عَلَی رُئوسِ الأشهاد.**»[1] حالا که این‌طور است دیگر در روز قیامت مرا در مقابل مردم روسیاه مکن! اما اولیاء خاص ـ عرض کردم ـ مراتب دیگری دارند و این مقام ستاریت یک مرتبهٔ بالاتری هم دارد و آن عجیب است! و آن این است که ستاریت خدا... آخر داریم حضرت عرضه می‌دارد: «**یا ربِّ خَیر السّاتِرین**» تو بهترین هستی. گاهی یک ساتر نمی‌گذارد که دیگران بفهمند، می‌پوشاند و یک پوششی می‌اندازد، پوششی روی گناه می‌اندازد و نمی‌گذارد که دیگری مطّلع شود یا اگر بندگانش مطلع شدند، بندگانش دهانشان

---

[1] . إقبال الأعمال، ج ۲، ص ۶۸۶؛ قسمتی از مناجات شعبانیه.

را نگه می‌دارند و زبانشان را نگه می‌دارند و مثل بقیه در روزنامه و تلویزیون [جار نمی‌زنند] که همه‌جا پر کنند که آی فلانی این کار را کرد و فلانی این کار را کرد! نه، آنها نگه می‌دارند و می‌گذارند هرچه خدا صلاح می‌داند همان را خدا خودش پیش بگیرد و این نگه‌داشتن و ستاریّت خیلی عجیب است و خیلی انسان را جلو می‌برد و این مسئله در نفس سالک خیلی تأثیر می‌گذارد و راه او را یک شبه [طی] می‌کند.

اما مقام ستاریت خدا بالاتر از این است، خدا اصل گناه را ازبین می‌برد و شما نگاه می‌کنید می‌بینید که اصلاً انگار گناه نکرده‌اید! [می‌گویید که] آقا من این حرف را زدم و من این خلاف را کردم و من این گناه را کردم! نگاه می‌کنی و می‌بینی نه اصلاً گناه نکرده‌ای! بعضی از دوستان خودشان در زمان مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ برای من نقل می‌کردند که وقتی که ایشان دستور توبه به آنها می‌دادند، وقتی که انجام می‌دادند یک‌مرتبه به خودشان نگاه می‌کردند می‌دیدند که اصلاً گناهی

نکرده‌اند! عجب! تا یک ساعت قبل من این کار را کرده بودم و آن کار را کرده بودم و...، قضیه چطور شد؟! یک‌دفعه در یک ساعت چه مسئله‌ای اتفاق افتاد؟! چه تحوّلی شد؟! قضیه چه شد؟! دیگر رفقا باید بدانند که چه شد!

تعریف گناه

گفتیم که گناه عبارت است از آن اثری که به‌واسطهٔ آن عمل و آن کدورتی که در دل پیدا می‌شود و آن کدورت و آن ظلمت همراه با نفس و قلب وجود دارد و این گناه می‌شود. هر مقداری که این کدورت وجود دارد به همان مقدار خود آن گناه در آن رتبه بندی جایگاه خاص خودش را پیدا می‌کند و به‌واسطهٔ تکرار گناه، تکرار این کدورت برای انسان هست. وقتی که انسان توبه می‌کند، این توبه یعنی چه؟! یعنی خدایا من دیگر برگشتم و دیگر تصمیم گرفتم! این حالی که در او پیدا می‌شود و عزمی که در او پیدا می‌شود، اراده‌ای که در او نسبت به عدم انجام این پیدا می‌شود، او را برمی‌گرداند؛ قلبش را برمی‌گرداند و ذهن و نفسش را تغییر می‌دهد. وقتی تغییر داد آن کدورت کجا

رفت؟! رفت و نیست! وقتی به خود نگاه می‌کنیم دیگر آن کدورت را نمی‌بینیم.

بخشش تمام گناهان در اماکن و ازمنهٔ خاص

الآن طور دیگری نماز می‌خوانیم، الآن دیگر طور دیگری قرآن می‌خوانیم، الآن یک‌طور دیگری به امام حسین علیه‌السّلام توسل می‌کند، الآن یک‌طور دیگر به حرم امام رضا علیه‌السّلام می‌رود، حالش یک‌طور دیگر است و حال و هوایش فرق می‌کند! پس آن کدورت گناهی که انجام داده بود چه شد؟! آن رفت؛ ازبین رفت نه‌اینکه با آن کدورت زیارت می‌کند، ـ البته نه همهٔ افراد! افرادی که به این کیفیت [توبه کنند] ـ با آن کدورت به حرم امام رضا نمی‌رود، کدورت بیرون رفته است و حالا خودش تنها دارد می‌رود؛ با قلب پشیمان و با قلب نادم و با قلبی که اظهار خشوع می‌کند و اظهار ذلت و مسکنت می‌کند و از امام رضا علیه‌السّلام طلب مغفرت می‌کند که حضرت بیاید و نزد خدا شفاعت کند که گناه او را ببخشد. این حالی که می‌رود این حال، حالی است که کدورت ندارد و وقتی کدورت نداشت پس دیگر

گناهی نکرده است لذا ما در زیارات ائمه علیهم‌السّلام و در انجام اعمال عبادی و در توسل به ائمه و در انجام بعضی از کارها داریم که وقتی این را انجام بدهی مانند این است که از مادر خود متولد شده‌اید![1]

آدم تعجب می‌کند چطور؟! آدم این‌همه گناه کرده است و این‌همه چه کرده است و می‌گوید که مانند این است که از مادر متولد شده است! اصلاً راجع به ماه مبارک رمضان عجیب است داریم که پیغمبر فرمودند: «**فَإنَّ الشّقیَّ مَن حُرِمَ غُفرانَ اللهِ فی هَذا الشَّهرِ العَظیم.**»[2] رحمت خدا در ماه رمضان طوری است که اصلاً دیگر نباید گناهی برای تو باقی بگذارد! بیچاره و بدبخت آن کسی است که ماه رمضان بر او بگذرد و این رحمت شامل او نشود و آن دیگر خیلی شقی است، او دیگر خیلی بدبخت و بیچاره است! یعنی وقتی ماه رمضان می‌آید، انسان را در رودخانه می‌اندازند و بیرون می‌آورند! آدم را در دریا می‌اندازند و بیرون می‌آورند و دیگر چیزی از

---

[1] . بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۱۲۱.

[2] . الأمالی، شیخ صدوق، ص ۹۳.

این اوساخ[1] و از این امور نامناسب باقی نمی‌ماند! آب رودخانه همه را می‌شوید و ازبین می‌برد و لذا وقتی که ماه رمضان تمام می‌شود انسان می‌بیند حالش نسبت به قبل خیلی فرق کرده است.

لزوم استمرار حال و هوای ماه رمضان برای سالک

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند که وقتی ماه رمضان تمام می‌شود، ماه رمضان را همراه خودتان بکشانید نه‌اینکه تمام می‌شود دیگر تمام شد! نه، همین حال ماه رمضان را با خودتان بکشانید و مدام ببرید و خودتان را در آن فضا قرار بدهید و نگذارید آن حال ازبین برود! این مهمانی که بر نفس و قلب شما وارد شده است، این مهمان را زود از منزل قلب و نفستان خارج نکنید و بگذارید تا جایی [امکان دارد بماند.]

مثلاً راجع به روز عرفه و کسانی که در عرفات هستند، داریم در روز عرفه نظر پروردگار و عنایت پروردگار نسبت به کسانی که عرفات را درک

---

[1] . لغت‌نامه دهخدا: «اوساخ: جمع وَسَخ: چرک‌ها و ریم‌ها.»

می‌کنند این است، داریم که اصلاً از مادر متولد شده‌اند![1] رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به بعضی از افراد که در آنجا بودند فرمودند: «إرحَلوا رَحِمَکُم الله»[2] به‌سمت مشعر کوچ کنید که خدا شما را مورد رحمت و غفران قرار داد همان‌طوری‌که از مادر متولد شده‌اید. یعنی چه؟! یعنی وقتی که دارید می‌روید دیگر تمام شد، پشت سر را دیگر نگاه نکن! نگاه به جلو بکن و به مقابل خودت نگاه بکن و ببین که دیگر چه می‌خواهی مانند اینکه از مادر متولد شده‌اید! این‌طور حرکت کنید و به‌سمت مشعر بروید. یا فرض کنید دربارهٔ کسانی که زیارت سیدالشهداء علیه‌السّلام در شب عرفه را درک می‌کنند و کسانی که در شب جمعه [زیارت می‌کنند] و امثال‌ذلک و نظایر اینها و زیارات ائمه علیهم‌السّلام و همین‌طور در مواقف مختلفه که در همهٔ آنها [این‌طور است].[3]

این برای چیست؟! این برای آن موقع است که

---

[1] . الکافی، ج ۴، ص ۲۶۱.

[2] . سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۰۰۶، با قدری اختلاف.

[3] . کامل الزیارات، ص ۱۶۹.

انسان آن موقف را درک می‌کند همین‌که یک‌دفعه حالش عوض می‌شود و برمی‌گردد تمام شد! «**خَیرُ السّاتِرین**» آمد و همه را محو کرد و ازبین برد و دیگر تمام شد. وقتی که آدم می‌آید دیگر معنا ندارد نگاه کند ببیند که چه کرده است؟ آن کدورتی که همراه او بود، آن کدورت گناه بود و آن کدورت مادامی که گناه بود همراه با تو و همراه با نفس تو بود و تو را رها نمی‌کرد؛ هنگام نماز همراه با تو بود و هنگام با قرآن همراه با تو بود و هنگامی که راه می‌رفتی همراه با تو بود، الآن که آمدی و توسل به سیدالشهداء علیه‌السّلام کردی و رفتی زیارت کردی ـ زیارت امام علیه‌السّلام (هرکدام از ائمه علیهم‌السّلام) ـ همین‌که این حالت عوض شد و آن حضور ولایت در قلب تو مشهود شد، چطور ممکن است ولایت حضور پیدا کند و کدورت باشد؟! نمی‌شود، این دو باهم جور درنمی‌آیند! وقتی که این ولایت در نفس تو حضور پیدا کرد این معنایش این است که گناهان همه ازبین رفت.

غایت حضور در مکه و عرفات و همهٔ

من به مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ گفتم که نمی‌دانم امیرالمؤمنین یا امام حسین علیهماالسّلام یا پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به مکه تشریف بردند. ایشان فرمودند که بگو مشرف شدند! برای من این جمله خیلی عجیب بود که موقعیت امام [به گونه‌ای است که باید بگویم تشریف بردند ولی ایشان این‌طور فرمودند]. اصلاً داریم مکه و عرفات و همهٔ اینها برای معرفت امام است، زمزم، منی، مشعر، صفا و مروه و... همهٔ اینها برای رفتن و رسیدن به ولایت است.[1] امام باقر علیه‌السّلام می‌فرماید: «مردم امر شدند که دور این احجار طواف کنند و بعد بیایند ولایتشان را به ما عرضه بدارند.»[2] تمام اینها به‌خاطر این مسئله است و امام علیه‌السّلام قلب عالم امکان است. مرحوم آقا متوجه این شبهه و سؤال من شدند ـ البته من مطرح نکردم ـ ولی گفتند که خود امام برای درک توحید به آنجا می‌رود اما هرکسی به‌حسب حال خودش؛ ما به‌حسب حال

---

[1] . الکافی، ج ۱، ص ۳۹۲.

[2] . همان.

خودمان و او به‌حسب حال خودش! گرچه خودش ولیّ است ولی این ولیّ به آنجا می‌رود که به آن توحید عالی برسد و آن مرتبهٔ عالی را در آنجا درک کند! به عبارت دیگر یک موجود و شخصی که دارای مقام بالا است، او در مقام پایین نمی‌آید که بخواهد خودش را در تحت آن رتبهٔ پایین قرار بدهد! توجه می‌کنید؟! و این خیلی نکتهٔ [مهمی] است که چطور یکی با اینکه یک هم‌چنین مرتبه‌ای دارد ولی او باید از نقطه‌نظر صحبت و خطابه [باید این‌گونه باشد] و این قضیه دقیق و محفوظ باشد و آن نکته باید رعایت شود.

محو کردن گناه و آثار آن توسط امام علیه‌السّلام

یک روز مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند که در زمان سیدالشهداء علیه‌السّلام حضرت برای حج به مکه مشرف شده بودند. حضرت داشتند طواف می‌کردند و افراد دیگر هم طواف می‌کردند و بعد ایشان می‌فرمودند که یک بندهٔ سیاهی بود و او هم داشت طواف می‌کرد. یک‌مرتبه یک زنی دستش از زیر احرام بیرون آمد و این برای

او جاذب بود و جلب توجه کرد و دست به بازوی آن زن زد و این دست همین‌طور ماند، همین‌طور ماند! این منظرهٔ خیلی قبیحی بود. اینها آمدند و جمع شدند و این دو نفر را کنار بردند و گفتند که چه‌کار کنیم؟! بعد گفتند که این زن که گناهی نکرده است و این بنده گناه کرده است و او آمده خلاف و تخطی کرده است و به زن مردم تعرض کرده است و دستش را گذاشته است و باید این دستش را قطع کرد! هیچی بیچاره آمد گفت که حالا ما یک غلطی کردیم، حالا دست ما را دارند قطع می‌کنند! حضرت مشغول طواف بودند و آمدند به حضرت گفتند که آقا یک هم‌چنین مسئله‌ای اتفاق افتاده است و مفتی هم آنجا نشسته است و چاقو به دست هم که در این مواقع خیلی زیاد هستند! آنها هم آنجا ایستاده‌اند و می‌خواهند دست او را قطع کنند که خلاصه حضرت آمدند و یک دعایی کردند و یک دست به دست آن جوان زدند و یک‌دفعه دستش جدا شد و حضرت فرمودند که برو. آنها گفتند که ـ نکته اینجا است ـ نه برای چه برود؟! او خلاف کرده است و باید حدّش زد. حضرت فرمودند که نه دیگر رحمت خدا آمد و

مسئله را منتفی کرد، برو و دیگر چشمت را مواظب باش.[1] بعد آقا این را فرمودند که وقتی امام می‌آید دست می‌زند و محو می‌کند، دیگر اصل را ازبین می‌برد و وقتی که اصل عمل و اصل گناه و اصل کدورت رفت دیگر عقابی هم نیست و دیگر شلاقی هم نیست و دیگر حدی هم نیست! چون اصل قضیه و صورت مسئله را پاک کرد، کدورت را از نفس برمی‌دارد. این مقام، مقام «**خَیرُ السّاتِرین**» است و البته مطالب دیگری هم هست و باز هم از این یک پله بالاتر هم داریم حالا آنکه من خیال و تصور می‌کنم. إن‌شاءالله اگر خدا توفیق داد برای فرصت دیگر.

اللهمَّ صلِّ علی محمّد و آل محمّد

---

[1] . تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۴۷۰.